

نقد و نظر

ترجمه دیوان حافظ به زبان عربی

«أغانی شیراز»

دکتر سیدمحمد حسینی*

چکیده

یک پرسش کهن از دیرباز، اندیشه پژوهشگران، ادیبان و انسانهای کنجکاو را به خود سرگرم داشته بوده است که: آیا می‌شود شعر را به زبانی دیگر ترجمه کرد؟ چنین پیداست که تا نیمه دوم قرن دوم هجری، دانشمندان جهان در این باره، سخنی دانشورانه نگفته‌اند. یکی از دانشمندان اسلامی سده دوم و سوم هجری، نخستین بار درباره ترجمه و مسائل آن، گفت و گو کرده است. عمرو بن بحر الجاحظ از مردم بصره، دانشمند بزرگی است که با کنجکاو و ژرفنگری به کنکاش در این موضوع رو می‌آورد و دیدگاههای روشن خود را درباره مسائل ترجمه بیان می‌کند. یکی از نمونه‌های زیبا و شایسته در این راستا، برگردان غزلیات خواجه حافظ شیرازی به زبان تازی است. ابراهیم امین الشَّوَّارِبِی در ترجمه غزلیات حافظ، گرچه دچار پاره‌ای لغزشها گشته، ولی بر روی هم وی در این کار سترگ، به راستی موفق بوده و توانایی و هنر ادبی خود را نشان داده است.

کلید واژه:

شعر، ترجمه، الجاحظ، دیوان حافظ، طه حسین، الشَّوَّارِبِی، أغانی، شیراز، یزید پسر معاویه.

* استاد دانش‌گاه علامه طباطبائی.

بخش نخست (به جای مقدمه)

نخستین بار در سال 1944 دیوان شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی به زبان عربی ترجمه شد. مترجم دیوان حافظ، دکتر ابراهیم امین الشواربی یکی از تحصیل کرده‌های مصری است که رشته زبان و ادبیات فارسی را در مصر و انگلستان خوانده و سپس برای تکمیل زبان فارسی به ایران آمد. در بازگشت از ایران در سال 1943 م ترجمه دیوان حافظ را برای بیشتر آماده گشتن برای نوشتن رساله دکتری خود با عنوان «حافظ شیرازی شاعر الغناء و الغزل فی ایران» آغاز کرد و در واقع، پژوهش درباره زندگی‌نامه حافظ و اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حافظ را به عنوان رساله دکتری خود به دانشکده ادبیات دانشگاه فؤاد اول مصر، پیشنهاد کرد (آغانی شیراز صص 7، 14).

الشواربی پس از دفاع از رساله خود، در سال 1944 م - چنان که یاد شد - در مصر در شهر قاهره آن را به چاپ رسانید. همزمان دو ناشر به چاپ این رساله روی آوردند:

1- مطبعة المعارف و مکتبها. 2- مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة.

1944 - 1945 = (1324 - 1323 ق). هر دو ناشر این کتاب را با نام «آغانی

شیراز، أو غزلیات حافظ الشیرازی»، چاپ کرده‌اند. مطبعة لجنة...

این دیوان را در دو جلد و با تصویر آورده و پس از نام دیوان، افزوده است: «تَرْجَمَهَا لِأَوَّلِ مَرَّةٍ عَنِ أَصْلِهَا الْفَارِسِيِّ مَعَ مُقَدِّمَةٍ وَافِيَةٍ عَنِ الشَّاعِرِ وَ دِيوانِهِ، إِبْرَاهِيمُ أَمِينُ الشَّوَارِبِيُّ» (اعرابگذاری از نگارنده است). (نیز بنگرید: کتابشناسی حافظ، مهرداد نیکنام، انتشارات علمی و فرهنگی (چاپ اول)، تهران 1367 صص 140، 148. ایرج افشار، فهرست مقالات فارسی، ج 1: 764، ترجمه عربی دیوان حافظ، «روزگار نو» ج 4 ش 4، 81-78).

پیش از پرداختن به نقد و نظر درباره این ترجمه، بجا است درباره این پرسش کهن که: آیا می‌شود شعر را، با همان ویژگی هنری که در آن هست، به زبانی دیگر ترجمه کرد؟، به کوتاهی سخنی گفته شود.

گویا جاحظ بصری (255-150 هـ) ادیب و دانشمند بزرگ بصره در قرن دوم و سوم هجری، نخستین دانشمند اسلامی است که در این راستا سخن گفته است. افلاطون و ارسطو از دانشمندان یونانی و از دانشمندان ایرانی، ابونصر فارابی و ابوعلی سینا که درباره شعر اظهار نظر کرده‌اند و در نظریات خود، دیدگاه‌های آن دو فیلسوف یونانی را نیز آورده‌اند، درباره برگردان شعر، از زبانی به زبان دیگر، چیزی نگفته‌اند (تلخیص کتاب ارسطو طاليس في الشعر، أبو الوليد بن رشد (595-520 هـ)، تحقیق محمد سلیم سالم؛ (جوامع الشعر للفارابی) صص، 175-171؛ ارسطو طاليس، فن الشعر، ترجمه عبدالرحمن بدوی از یونانی به عربی؛ (فن الشعر من کتاب الشفاء، لأبی علی... ابن سینا) صص 198-159). که درباره مسائل ترجمه و چند و چون آن، اندیشیده و ژرف اندیشی خود درباره هنر ترجمه را در بخش نخست کتاب خود «الحيوان» آورده است. (الحيوان 1: 82-74). شاید بتوان گفت که: جاحظ نخستین دانشمندی است که به ظرافت هنر ترجمه پی برده، پیرامون آن، اندیشیده و به مسائل ویژه آن، پرداخته است. وی در کتاب خود، به دشواریهای فن ترجمه، رو می‌آورد، آنها را می‌کاود و برای از میان برداشتن آنها، راهکارهایی پیش می‌نهد (الحيوان 1: 77-76). جاحظ درباره دشواری ترجمه شعر، در پیوند با شعر عربی، سه مطلب را به خواننده یا پژوهنده، گوشزد می‌کند.

1- در برگردان شعر عربی به زبانی دیگر، پیامی نوین که در زبان و فرهنگ پارسیان و جز ایشان (العجم) نیامده باشد، نخواهیم یافت. یعنی ابداعی نو، در شعر عربی نیست.

2- در برگردان شعر عربی به زبانی دیگر، بی‌گمان معجز وزن، تباه خواهد شد و بس «ولو حوّلت حكمة العرب، لَبَطَلْ ذَلِكَ الْمُعْجِزُ الَّذِي هُوَ الْوِزْنُ». منظور جاحظ از حکمت عرب، همان شعر عربی است.

3- ما (تازیان) بازپسین مردمانی بوده‌ایم که نوشته‌ها، شعر و اندوخته‌های فرهنگی دیگر مردمان به دست ما رسیده است (جاحظ، همان: 75).

این اندیشمند و پژوهشگر اسلامی درباره ترجمه شعر عربی - چنان که دیدیم - می‌گوید: تنها وزن آن از میان خواهد رفت. ولی او در سخن از ترجمه مطلق شعر

می‌گوید: «والشعرُ لا يُستطاعُ أن يُترجمَ، ولا يجوزُ عليه النُّقلُ. و متى حوّلَ تَقَطَّعَ نَظْمُهُ و بَطَلَ وِزْنُهُ، و ذَهَبَ حُسْنُهُ، و سَقَطَ مَوْضِعُ التَّعْجُبِ [لا] كالکلامِ المَشْهُورِ». (شعر را نمی‌توان ترجمه کرد و آن را به زبانی دیگر برگردانید. هرگاه شعر را به زبان دیگری برگردانند، نابسامان می‌گردد، وزن و زیبایی آن، تباہ می‌شود و نیز جایگاه شگفتی آن (مایه‌های عاطفی و هنری شعر)، از آن فرو می‌ریزد، آنهم نه چون سخن غیرشعری که از آن نیز فروتر می‌افتد). (همان: 75. نیز بنگرید: مصطفی الجوزو، نظریات الشعر عندالعرب 2: 253-252. برای توضیح بیشتر، بنگرید: مجله ادب و زبان - فصلنامه دانشکده ادبیات فارسی... دانشگاه علامه طباطبایی، سال 1 ش یکم (مقاله نگارنده): «ترجمه در نخستین سده‌های اسلامی».

این دانشمند که از موالی بوده و تبار نژاده تازی ندارد و به احتمال بسیار، نیاکانش ایرانی بوده‌اند، چنان که گذشت، ترجمه شعر را ناممکن می‌داند. به هر روی این دانشمند هوشمند به واقعیتی پذیرفتنی درباره ترجمه شعر، پی برده بود که خود نشان‌دهنده هوش سرشار و دریافت زیرکانه اوست. این گفته جاحظ با دیدگاههای دانشمندان امروز و سخن شناسان و ناقدان ادب، نیز از سویی سازگار است. شاید منظور جاحظ در نوشته بالا این بوده - که گویا همین نیز هست - که در ترجمه شعر به زبان دیگر، بخشی از زیباییهای شعر، از میان می‌رود و نه همه زیباییها و مایه‌های هنری آن. سخن شناسان و سخن سنجان و هنرشناسان دیروز و امروز نیز همین دیدگاه را درباره برگردان شعر از زبانی به زبان دیگر، دارند.

ابواسحاق ابراهیم بن ابی عون یکی از خاندان آل ابوالنجم (322 هـ) که 67 سال پس از جاحظ درگذشته، گفته است: به نثر در آوردن شعر، از زیبایی شعر می‌کاهد. وی بیتهایی از ابوتمام طائی آورده می‌گوید: این بیتها دارای تشبیه زیبا و استعاره دل-انگیز و معنی بدیع است. سپس وی با تأکید یاد می‌کند که این زیباییها در پرتو ساختار هنجارمند بیرونی و درونی این بیتها، پدید آمده است. چنانچه این بیتها به نثر درآیند و تشبیه و استعاره از آنها زدوده شود، شیرازه آنها از هم گسسته و پیوند هنری میان آنها، تباہ می‌گردد (مصطفی الجوزو، نظریات الشعر عندالعرب، 1: 213).



در صورتی که شعر در زبان خود شاعر به نثر درآید، دستخوش این گونه ریزش هنری شود، روشن است که چنانچه در زبان دیگری به نثر درآید، کار چگونه خواهد بود.

می‌دانیم هر سروده‌ای که تعریف شعر بر آن درست آید، بر دو پایه، استوار خواهد بود:

1- اندیشه (ادراک). 2- احساس و عاطفه.

این دو پایه بنیادین شعر، آن‌چنان درهم پیچیده‌اند که به هیچ روی نمی‌توان آنها را در شعری، جدا از هم، در نظر گرفت و برای نمونه گفت: این بخش اندیشه به کار رفته در این شعر است و آن هم احساس و عاطفه آن، از سوی دیگر، از ترکیب همین دو گوهر احساس و اندیشه است که واقعیت هنری که «یُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ» است، پدید می‌آید.

گذشته از همه آنچه یاد شد، شعر با دو گونه تار و پودهای احساسی و فرهنگی پیوند می‌خورد:

1- احساس و عاطفه و بن مایه‌های فکری و فرهنگی ویژه خود سراینده، با همه پیچیدگی‌های محیط خانواده و محیط زندگی او که این همه، درون و برون هر شعری را فرا می‌گیرد.

2- احساس و عاطفه ملی و گروهی و مایه‌های فکری و فرهنگی‌ای ازین دست. نزدیک شدن و درآمدن به درون تاروپودهای گونه دوم، شاید برای سخن‌شناسان و آگاهان به هنر شعری، چندان دشوار نباشد. ولی گذر از دیوارها و مرزهای تار و پود گونه نخست، اگر نگوییم ناشدنی است، بسیار دشوار و توانفرسا است. از اینجا است که موضوع برگردان شعر از زبانی به زبان دیگر، این چنین گفت و گوهای پردامنه و پایان‌ناپذیری پدید آورده است.

چنانچه پاسخ پرسش کهن و بنیادین درباره ترجمه شعر: «آیا می‌شود شعر را به زبانی دیگر برگردانید؟»، درباره بسیاری شعرها، با چشم‌پوشی از برخی ریزشهای احساسی و عاطفی شعر، مثبت باشد، آیا درباره غزلهایی که از احساس ظریف و

عاطفه‌ای شیشه‌وار و لبریز از جانمایه هنر و فرهنگ هنری باشد، نیز پاسخ آن پرسش، مثبت خواهد بود؟

به بیان دیگر: آیا شعرهایی به راستی شعر را، شعرهایی را که چون آب زلال و به روانی ظرافت اندیشه‌اند، بر دل می‌نشینند و جان آدمی را جانی دیگر می‌بخشند و با آن جان نوین، آدمی را به سیر و گشت و گذار در گلزارهای دست نیافتنی معانی می‌برند، چنین شعرهایی را با حفظ جوهر هنری آنها و افقهایی که کران تا کران آنها، پوشیده از فرهنگ، اندیشه، جهان‌بینی شاعرانه و تخیلهای هنرمندانه است و با همه توان خود، عواطف شاعر را فریاد می‌زنند و تنها برای اهل زبان و آشنایان با آن زبان هنری که هاله‌وار گرداگرد سراینده را فراگرفته‌اند، قابل درک است، می‌توان به زبان دیگر ترجمه کرد؟ فرجامین سخن آن که آیا شعری چون شعر خواجه بزرگ، حافظ شیراز را می‌توان به زبانی دیگر گردانید؟

در پاسخ این پرسش و پرسشهای همانند آن باید گفت: همچنان که در تبیین نظر جاحظ نیز یاد شد، می‌توان شعر را به زبان دیگر ترجمه کرد، ولی گویا در این راه به این نتیجه خواهیم رسید که: در ترجمه شعر به زبانی دیگر، گوهر احساس و عاطفه شعر، بسته به اندازه مایه‌وری شعر از این گوهر جانبخش و پویا، آسیب می‌بیند. یعنی هرچه مایه احساس و عاطفه در آن، ژرف‌تر و ظریف‌تر باشد، در برگردان شعر به زبانی دیگر، افت و ریزش آن گوهر، بیشتر خواهد بود. روشن است که توانایی و مایه‌وری مترجم و چیره‌دستی وی در شناخت ظرافتها و مایه‌های ادبی و هنری هر دو زبان، می‌تواند این کمبود را کاهش دهد.

ولی به هر روی، حرکت دانش و هنر آدمی رو به پیش است؛ در پویایی خود، درنگ نمی‌شناسد و نیروهای بازدارنده را از سر راه خود، کنار می‌زند و برپایه این سخن هوشمندانه که: «مالا یدرک کُلَّهُ، لا یتَرَکُ کُلَّهُ» (اگر به همه آنچه می‌خواهیم، دست نیابیم، همه آن را نیز نباید از دست بدهیم)،

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید،

دانش و هنر، راه خود را به پیش، باز و بازتر می‌کند و برشتاب خود، می‌افزاید.



بخش دوم

برگردان دیوان حافظ به زبان عربی

بیش از پنجاه سال از عمر این ترجمه می‌گذرد و تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد، تاکنون به جز یک مقاله با عنوان «ترجمه عربی دیوان حافظ»، درباره این ترجمه، کار دیگری انجام نگرفته است (بنگرید: روزگار نو، ج 4 ش 4 «ترجمه عربی دیوان حافظ»). صص 81-77 (به نقل از فهرست مقالات فارسی، ایرج افشار ج 1/764). چون در این راستا حق این شاعر هنرمند و ژرف اندیش ایرانی، چنان که درخور اوست گزارده نشده و نیز از آنجا که دیوان خواجه شیراز از آغاز تا به انجام پر از غزل‌های دلنشین و لبریز از سخنان پربار هنری است و مترجم نکته‌سنج و پژوهشگر این دیوان نیز در برگردان آن به عربی، کاری بزرگ و ستایش‌آمیز انجام داده است، به راستی شایسته است که چند و چون این ترجمه به گونه‌ای گسترده‌تر به آگاهی حافظ‌پژوهان و دلبستگان خواجه بزرگ شیراز برسد. در همین راستا نگارنده چنان دید که نخست دیدگاه ادیب نامدار و سخن‌شناس بزرگ مصری دکتر طه حسین را درباره این ترجمه، بیاورد. وی در این باره می‌نویسد:

«وهذه طرفة أخرى نفيسة رائعة، يشعني أن أطرف بها قراء العربية، لأنها ستمتعهم من جهة، ولأنها ستزيد ثروة الأدب العربي من جهة أخرى، ولأنها بعد ذلك ستثير في نفوس كثير منهم ألواناً من التفكير المنتج وفنوناً من الشعور الخصب، ولعلها أن تفتح لبعض الشباب أبواباً في الحس والشعور والتفكير لم تفتح لهم من قبل».

وهذه الطرفة هي «ديوان حافظ الشيرازي» قد نقله من الفارسية إلى العربية الدكتور إبراهيم أمين. ولست في حاجة إلى أن أتحدث عما ينبغي من العناية بالصلة بين الأدب العربي والفارسي، أو بعبارة أصح، باستئناف الصلة بين الأدب العربي والفارسي...».

(این، کار پر شکوه، گرانبها، چشمگیر و دل‌انگیز دیگری است که برای من مایه خوشوقتی است که مؤرده آن را به خوانندگان عرب بدهم. زیرا این اثر از سویی ایشان را (از یک موضوع نوین ادبی) بهره‌مند می‌سازد و از سوی دیگر، این کار والا، به باروری ادبیات عربی می‌افزاید. فراتر از همه اینها، این کار، در مغز بسیاری از مردم عرب،

اندیشه‌های سودمند رنگارنگ و نیز احساس پربار و گونه‌گونی، پدید می‌آورد. باشد که این اثر شگفت‌انگیز، درهای احساس و اندیشه نوینی به روی شماری از جوانان، بگشاید.

من نیازی نمی‌بینم که درباره اهمیت رویکرد به پیوند ادب عربی و فارسی، سخن بگویم. یا به بیانی درست‌تر، به موضوع از سرگیری پیوند میان این دو ادب، بپردازم. این، موضوعی است که من درباره آن، بسیار سخن گفته‌ام و پس از پافشاریهای زمان‌گیر در گفتار و کردار خویش، به موفقیتی که امید آن را داشتم، نیز دست یافته‌ام و این موفقیت به راستی بزرگ است. تا آنجا که در کمتر از بیست و پنج سال، در زندگانی ادبی ما، مردانی بزرگ پیدا شدند که به این پیوند ادبی، اهتمام شایانی می‌ورزند. اینان در ادب عربی نوین ما، اثرهای درخشانی از ادب پارسی را آشکار می‌سازند. ایشان در آفریدن این آثار، روش ادیبان دیرین مسلمان در قرنهای نخستین اسلامی را در پیش می‌گیرند. من هنوز آن آزمون تاریخی را که دوست و همکارم دکتر عبدالوهاب عزّام در آن آزمون از رساله دکتری خود به نام شاهنامه فردوسی که در دانشکده ادبیات از آن دفاع کرد، فراموش نکرده‌ام. (منظور، تصحیح انتقادی ترجمه بُنداری از شاهنامه فردوسی به زبان عربی است).

نیز آن دست‌آوردی را که از رهگذر این رساله به دست می‌آید که این سروده جاودانه (شاهنامه فردوسی) به زبان عربی ترجمه گشت و ارزش نوین و گرانبهایی بر ادبیات جوان عربی ما افزود، فراموش نکرده‌ام، این همه در نتیجه آموزش زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه فؤاد اول بوده است.

من اکنون از میان آثار یاد شده، این ترجمه زیبا و دل‌انگیز از گل شعر پارسی (دیوان حافظ) را (به خوانندگان عرب) معرفی می‌کنم. این کار را همراه با خوشنودی فراوان، شادمانی بسیار و آرزوی بی‌شمار، بل که همراه با اطمینان بیشتر و بیشتر، انجام می‌دهم) (آغانی شیراز، الشواربی ص 5 مقدمه).

طه حسین می‌افزاید: مایه بسی اندوه است که این دیوان (دیوان حافظ)، به زبانهای آلمانی، فرانسوی و انگلیسی ترجمه شود و مردم آن زبانها از آن بهره برند، ولی خوانندگان عرب‌زبان درباره آن، چیزی ندانند. آشکار شدن دیوان حافظ در زبان عربی،



در پرتو همت و کوشش یکی از جوانان دانشگاهی، این ننگ را از میان برمی‌دارد. (أغانی شیراز، الشواربی ص 6 مقدمه).

نیز طه حسین درباره «أغانی شیراز» می‌نویسد: در این کتاب، با تاریخ زندگانی حافظ، جایگاه او در کشور ایران، تاریخ دیوان او و روی‌کرد مردم شرق و غرب به دیوان او، (با همه اینها) آشنا خواهی شد. نیز خواهی دید که: مردم هند، ترکیه و اروپای نوین، تا چه اندازه شیفته دیوان حافظ گشته‌اند. همچنین در این کتاب می‌خوانی که دیوان حافظ، به زبانهای بزرگ اروپا ترجمه گشته و مایه آفرینش اثرهای ادبی گرانباری شده است (همان، ص 6- مقدمه الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱: ۲۲۴).

روش مترجم در این ترجمه

شواربی در مقدمه 52 صفحه‌ای خود بر ترجمه دیوان حافظ به زبان عربی، سخن خود را این گونه آغاز می‌کند:

«در قرن هشتم هجری در شیراز، شاعری از عشق و زیبایی ترنم می‌کند، آنگاه که صدای به هم خوردن نیزه‌ها و شمشیرها و فروش سپاهیان و جنگاوران از هر سو به گوش می‌رسید. با این همه، نوای دل‌انگیز این شاعر در فضا می‌پیچد و دلها را از عشق و آرزوها، لبریز می‌کند.

این سراینده به خوبی آگاه است که مردم تا چه مایه به او و شعر او، دل‌بسته‌اند. از اینجاست که وی، جانمایه و تراوشهای عواطف و احساسات خویش را در قالب سخنانی دلنشین و زیبا، نثار آنان می‌کند. کمترین سخنی که در وصف شعر این شاعر می‌توان گفت، اینست که سروده‌های او، ترنم نغمه‌های الهه شعر و هنر است که از آسمانها به گوش می‌رسد. خداوندگار شعر، این سخنان را با واژگانی زمزمه می‌کند که زنگ نوای آنها، یادآور سحر حلال است. نوای جانبخش این سخنان در طول قرن‌ها با زبان الهام، آرمانها و آرزوها را با خود همراه داشته است؛ همان گونه که در غزل 324 شاعر می‌بینیم:

بَسُوْدِ الْهُدْبِ حَدَّثَنِي، طَعَنْتَ بَعْمَزَهَا دِينِي
تَعَالَ الْآنَ خَلَّصَنِي، فَسِحْرُ الْعَيْنِ شَفِينِي
قَرِينِ الْقَلْبِ! لَأَكَانَتْ مُوَاتِيَةً وَ دَانِيَةً
سُوِيَعَاتٌ، أَرَى نَفْسِي وَ شَوْقِي لِأَيُّوَاتِيَنِي
وَ مَجْدُ الْعَالَمِ الْبَاقِي فِدَاءِ الْخَلِّ وَالسَّاقِي
وَ مُلْكُ الْعَالَمِينَ فِدَى لِعَشْقِي كَادَ يُضْنِينِي
وَلَوْ بَدَلِي رَأَى خَيْرًا لَهُ غَيْرِي فَمَا عَمَلِي
حَرَامٌ لَوْ أَبْدَلَهُ بَرُوحِي تِلْكَ أَوْ دِينِي
«صَبَاحَ الْخَيْرِ» أَسْمَعُهَا فَأَيْنَ الْكَأْسُ يَا سَاقِي
خَمَا اللَّيْلِ فِي رَأْسِي، وَ خَمْرُكَ تِلْكَ تَشْفِينِي
وَلَيْلَةَ رِحْلَتِي أَغْدُو أَلَى قَصْرِ بِهِ حُورٌ
أَذَا أَسَلَمْتُ أَنْفَاسِي وَكُنْتُ مَعِي تُوَاسِينِي
حَدِيثُ الشُّوقِ جَمَعَهُ كِتَابُ الْعُمَرِ» فَأَسْمَعُهُ
وَ مَا تَقْصَا بِهِ أَخْشَى وَ «حَافِظُ» كَانَ يُمْلِينِي
«ترجمه الغزل»

324

(حرکت‌گذاریها از نگارنده است. همان، ص 8 - مقدمه).

بیت‌های عربی بالا، برگردان غزل 324 چاپ سید عبدالرحیم خلخالی و 354

چاپ قزوینی - غنی است. بیت‌های عربی، به ترتیب، ترجمه بیت‌های زیرین است:

بیا کز چشم بیماریت هزاران درد برچینم
مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
که غوغا می‌کند در سر خیال خواب دوشینم
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم»

«به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
اگر برجای من گیری گزیند دوست حاکم اوست
صباخ الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز
شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین
حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد



با آن که ترجمه شعر به شعر، کاریست بس دشوار، ولی شواربی در این کار ظریف و هنری، در برگردان این غزل خواجه شیراز، توانایی و هنر خود را به گونه‌ای ستودنی، نشان داده است. برپایه ضبط نسخه علامه قزوینی، بیت‌های 4 و 5 این غزل، اینجا در برگردان شواربی نیامده، ولی ترجمه کامل غزل به عربی، در جای خود در ترجمه دیوان، آمده است (نگ، همان، غزل شماره 324). با همه دقت و توانایی که مترجم همراه با ذوق هنری خود در ترجمه این غزل به کار برده است، کاستیهایی نه چندان بزرگ نیز در این کار دیده می‌شود، البته در برگردان غزل در متن کتاب، این گونه کاستیها از میان رفته است (بنگرید: متن ترجمه، غزل 324 ص 331-330).

نمونه‌هایی از کاستی گونه‌ها:

1- در بیت دوم غزل «ألا ای همنشین...»، جمله «که یارانت برفت از یاد» در ترجمه نیامده است.

2- در برگردان شعر به شعر این غزل به عربی در متن کتاب، در ترجمه بیت سوم، دو واژه «فرهاد و شیرین» که دارای بار عاطفی نیرومندی هستند، در ترجمه نیامده است. اما در برگردان شعر به نثر این واژه‌ها، ترجمه استوار است و حتی ایهام ظریفی که در دل شیرین نهفته، نیز از دید مترجم، دور نمانده است.

از آنجا که شعر، در حوزه کارهای هنری جای دارد و هنر برپایه طبیعت خود، پایداری و یکنواختی نمی‌شناسد، برگردان همین غزل یاد شده، در کار مترجم یکسان نیست. بیشتر بیت‌های غزل در مقدمه به گونه‌ای و در متن کتاب به گونه‌ای دیگر ترجمه شده است.

شواربی سپس به زندگینامه خواجه شیراز می‌پردازد و در این باره به تفصیل سخن می‌گوید. وی «شمس الدین محمد معروف به خواجه حافظ شیراز» را با لقب شناخته شده او «لسان الغیب و ترجمان الأسرار» می‌نامد و از وی با عنوان شاعر شاعران قرن هشتم و نیز شاعر همه شاعران ایران تا این زمان، یاد می‌کند (همان، ص 8-9).

شواربی پایه کار خود را در این ترجمه، برگردان غزل‌های خواجه به نثر نهاده است. گاهی نیز غزلی را نخست به شعر و سپس به نثر، ترجمه می‌کند. گاه توضیح و شرحی نیز برای غزل می‌آورد (بنگرید: غزل نخست دیوان، الشواربی صص 4-1). وی در این باره می‌گوید: «الأصلُ في هذه الترجمة أنها منتورة لا تتقيد بقيد من القيود. فقد تحققت من البداية أن نقل الشعر إلى شعر أمر عسير كل العسر...» (الشواربی ص 50) (پایه این ترجمه بر نثر است، بی آن که قید و بندی در کار باشد. از آغاز کار دریافتم که ترجمه این شعر به شعری دیگر، به راستی بسیار دشوار است...).

شواربی می‌گوید: پس از درنگ و ژرفاندیشی در دیوان حافظ، به این حقیقت رسیدم که نمی‌شود شعر او را به شعر ترجمه کرد:

«فلم أحاول من أول الأمر ترجمة الشعر بالشعر، ورأيت في النثر وحده الأداة الصالحة للتعبير الصادق و النقل الأمين، فهولا يتقيد بهذه القيود التي يتطلبها الشعر...» (همان 51) (از این رو از آغاز این کار نکوشیدم که شعر حافظ را به شعر برگردانم، و راهها و ابزارهای شایسته برای بیان و ترجمه درست شعر او را تنها در نثر یافتم. زیرا آن تنگناهای دست و پاگیری که شعر می‌خواهد، نثر از آنها به دور است و آن مقدار اندک ظرافتهای هنری که در نثر به آن نیاز است، نیز می‌تواند جدا از این قید و بندهای فراوان شعری فراهم آید. ولی شماری از غزل‌های حافظ در دل من می‌نشست، همواره با من بود و در سینه من می‌گشت تا سرانجام در قالبی موزون که می‌توان آن را نظم یا شعر نامید، آشکار می‌شد که می‌شود آنها را تقلید یا «تجدید» دانست». شواربی می‌افزاید: با این همه من همواره این پاره‌های منظوم را در این ترجمه، با برگردان نثری غزلها که همان بنیاد این ترجمه بوده است - همراه آورده‌ام.

در بیشتر جاها این حافظ بود که مرا به پیروی از روش و سبک خویش وامی‌داشت، نه من، تا سرانجام به اینجا رسیدم که می‌توانم بگویم: در کار ترجمه دیوان حافظ به عربی، این راهها را پیموده‌ام:

1- برگردان شعر به نثر آزاد، بی آن که در آن، پایبند وزن یا سجوی باشم، (نمونه آن، ترجمه غزل شماره 3 است).

2- برگردان مسجع بیت مطلع غزل به نثر مسجع، (غزل شماره 2 نمونه آن است).

- 3- برگردان غزل به نثر مسجع به گونه‌ای که قافیه همه بیتها مانند قافیه قصیده‌ها یکسان باشد، (نمونه آن، در غزل 16 آمده است).
- 4- ترجمه غزل به نثر، با تکرار کلمه ردیف ترجمه، (غزل شماره 11 نمونه آن است).
- 5- ترجمه منظوم، یکسان با وزن و قافیه اصل غزل، (نمونه آن، غزل شماره 1 است).
- 6- ترجمه منظوم غزل، بی آن که در وزن و قافیه یا در یکی از آن دو، با اصل فارسی آن، یکسان باشد، (نمونه آن، غزل 85 است).

ارزش‌ها و کاستی‌ها

پیش از این در گفت و گو از مقدمه شواربی بر ترجمه دیوان حافظ نیز گذشت که دکتر ابراهیم امین الشواربی در این کار ظریف و هنری، شایستگیهای خود را به روشنی نشان داده است. وی در مقدمه بلند و فراگیر خود بر دیوان خواجه، امکانات پژوهشی خود را شناخته و خواننده را از آن‌ها آگاه ساخته و از سوی دیگر، به دشواریهای بنیادین کار خویش نیز پی برده و آشکارا از آنها سخن گفته است. از این رو می‌شود گفت که شواربی خود نیز به ارزشهای فراهم آمده و کاستیهای کار پژوهشی خود، آگاه بوده است.

ارزشهای کار شواربی را بدین گونه می‌توان برشمرد:

- 1- منش راستی، مترجم هم در مقدمه خود بر ترجمه دیوان حافظ و هم در جای جای کتاب، راستی و درستی خود را به عنوان مترجمی حقیقت‌جو و حقیقت‌خواه، آشکار کرده است. وی در مقدمه می‌گوید: «من از آغاز کار، به راستی به این حقیقت پی بردم که برگردان شعر به شعر، کاری است سخت دشوار و این کار - دست کم - نیازمند شاعری است توانا که در هنر شاعری یا همپایه شاعر اصلی ما (شاعر زبان مبدأ) باشد، یا در این هنر، از او برتر باشد» (مقدمه ص 50). وی سپس می‌افزاید: با نزدیکی بسیاری که شعر عربی و فارسی با یکدیگر دارند و من نیز با هر دو شعر آشنا هستم و به ظرافتهای آنها آگاهی دارم، (این معنی از سخنان شواربی به دست می‌آید)، این همه، کم یا بسیار، به ما کمک نمی‌کند که در ترجمه شعر به شعر و نیز به کاربردن وزن و قافیه و هنرهای بدیعی

آن در ترجمه، کامیاب شویم. یا آنجا که می‌گوید: این حافظ است که در بیشتر جاها مرا به پیروی از سبک خود وا می‌دارد، نه من او را (همان، 12، 51).

همچنین شواربی با فروتنی شایسته‌ای، حق‌شناسی خود را از دو استاد بزرگ مصحح دیوان حافظ: قزوینی و غنی، آشکار می‌گرداند (بنگرید: /عسانی شیراز، ص 451، پانوشت).

2- این ترجمه برای نخستین بار در زبان عربی، از دیوان حافظ انجام گرفته است. پیدا است که چنین کار هنری بزرگی برای نخستین بار در هر زبان پدید آید، در خور ستایش والایی خواهد بود. (بنگرید: همان، 45).

3- زبان و قلم شواربی در ترجمه دیوان خواجه شیراز، شیوا و رسا است. گذشته از این، وی توضیح‌های روشنگری نیز در پابره‌های ترجمه غزلها می‌آورد که شمار آنها کم نیست و سودمندی آنها نیز در خور ستایش است.

4- شواربی متن غزلهای خواجه را به خوبی کاویده و موضوعهای گونه‌گون آنها را دسته‌بندی کرده است (مقدمه 16-18). نیز در بخش دوم مقدمه، از دیوان از سه موضوع: 1- چاپهای دیوان در شرق و غرب. 2- ترجمه دیوان به زبانهای بیگانه، شرحهای ترکی و زندگینامه حافظ به زبانهای اروپایی. 3- ترجمه عربی دیوان، سخن گفته است (همان، 33-44. نیز 45: فلسفه و جهان‌بینی حافظ).

5- احساس مسؤولیت پژوهشی، شواربی در ترجمه دیوان حافظ به عربی، چاپ سید عبدالرحیم خلخالی (1306 تهران) را پایه کار قرار داده بود، ولی او برای اطمینان بیشتر و رسیدن به این باور که برگردان غزل، درست و سنجیده انجام شده است، همواره نسخه‌های: قزوینی - غنی چاپ تهران 1320، نسخه بولاق مصر چاپ 1256 ق، یا 1281 ق. نسخه بروکهایس چاپ لایپزیک 1854 م، سه نسخه استانبول چاپ سالهای: 1255 ق، 1289 ق، 1290 و نسخه‌های چاپی هند 1267 ق، 1312 ق و 1329 ق را نیز در برابر دیدگان خود داشته و بجا از آنها بهره‌مند می‌شده است (مقدمه صص 53-70).

شواربی در این باره خود می‌گوید: ترجمه خود را با ترجمه‌های ترکی و اروپایی دیوان حافظ می‌سنجیدم. چنانچه ترجمه من با آنها برابر و همسان می‌بود، با خرسندی و با دلی آسوده به سراغ غزل دیگر می‌رفتم. ولی چنانچه برگردان من با آنها برابر و



ناسازگار می‌بود، با ژرفنگری بیشتر، غزل را می‌کاویدم تا درستی برگردان خود را باور کنم (همان، 45). شاید گذشته از هنر شعری و طبع آزمایی در آن راستا، همین انگیزه برخاسته از احساس مسؤولیت پژوهشی، مترجم را بر آن می‌داشته که غزلی را گذشته از ترجمه شعر به نثر، با دیگر آن را به شعر نیز ترجمه کرده است. وی چهارده غزل را بدین گونه ترجمه کرده است. غزل‌های شماره: 302 و 418 را تنها به شعر برگردانده و دوازده غزل دیگر را هم به شعر و هم به نثر برگردانیده است. غزل‌های شماره: 1، 3، 4، 10، 52، 85، 129، 180، 277، 324، 356 و 360، آن غزل‌های دوازده‌گانه‌اند.

کاستی‌ها و نارسایی‌ها

با همه پژوهش و ژرفنگری‌هایی که مترجم دیوان خواجه شیراز در کار خود داشته است، کاستی‌ها و نارسایی‌هایی نیز در کار او دیده می‌شود. برای نمونه، شواربی در توضیح نخستین مصراع از نخستین غزل خواجه:

«ألا یا أیُّها السَّاقِیُ أدرِ کَأَساً وَ ناولِها»

به تقلید از سودی شارح دیوان حافظ به زبان ترکی، مانند بسیاری از کسانی که با پیروی کورانه از سودی به بیراهه رفته‌اند، راه درست را گم کرده (سخن سودی را، بی‌هیچ گفت و گو، چونان سندی نیرومند و استوار، پذیرفته است (مقدمه شواربی بر دیوان ص 2. شواربی اینجا البته نامی از سودی نمی‌برد).

سودی این مصراع خواجه را برگرفته از مطلع قصیده‌ای از یزیدبن معاویه خلیفه اموی دانسته است و آن مطلع این است:

أنا المَسْمُومُ ما عندی بترِیاقٍ وَ لاراقٍ

أدرِ کَأَساً وَ ناولِها أیا أیُّها السَّاقِیُ

شواربی پس از این بیت ناستوار سودی که در شرح مصراع عربی حافظ آورده، آن را پایه همه دریافته‌ها و توضیح‌های خود درباره نخستین بیت دیوان خواجه دانسته است. روشن نیست که سودی خود این بیت را از کجا آورده، وی نه از قصیده یزید که این بیت را مطلع آن دانسته، سخنی به میان آورده و نه از منبعی که بیت را از آن گرفته باشد، یادی کرده است. من خود یک مجموعه شعری را به نام «شعر یزیدبن معاویه» بررسی کردم و نه از آن قصیده و نه از این بیت، در آن مجموعه، نشانی یافتم (بنگرید:

مقاله نگارنده با عنوان «حافظ و ادب عربی» در مجموعه مقالات کنگره جهانی حافظ در شیراز، با نام «سخن اهل دل»، نشر دفتر یونسکو در تهران...)

استاد بزرگ علامه قزوینی نیز این پندار بی پایه سودی درباره نخستین مصراع دیوان حافظ را همراه با استدلالی نیرومند و شواهد تاریخی - اجتماعی، بی پایگی این سخن سودی را در مقاله‌ای با نام «ملمعات حافظ»، نشان داده است (نگ: مجله یادگار، سال یکم، شماره 9 ص 70 و پس از آن).

شواربی به جز لغزش یاد شده، دچار لغزش دیگری نیز شده است. وی دو بیت از بحر هزج عربی را که هر بیت آن، بیشتر از 4 بار «مفاعیلین» پدید می‌آید و گاهی نیز از 6 بار مفاعیلین شکل می‌گیرد و این حالت اندک است، همچون بحر هزج فارسی پنداشته و چنان که دیدیم، آن را مُثَمَّن آورده است. ریخت درست آن دو بیت منسوب به یزید، چنین است:

أَنَا الْمَسْمُومُ مَا عِنْدِي بَتْرِيْبِاقٍ وَلَا رَاقٍ
أَدْرِكُ أَسَاءً وَ نَاقِلَهَا أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي

مترجم «شرح سودی بر دیوان حافظ» نیز در ترجمه ترکی به فارسی این شرح، دچار همین لغزش گشته و همین اشتباه، بعینه، در «تماشاگه راز» نیز تکرار شده است. ولی سودی خود این دو بیت موهوم را درست آورده است. وی در این باره می‌گوید:

«این مصرع [نخستین مصرع از نخستین غزل خواجه] بیت ثانی از قطعه‌ایست که یزیدبن معاویه بر وزن بحر هزج سروده و اصل قطعه عیناً بدین قرار است.» (شرح سودی بر حافظ، ترجمه عصمت ستارزاده (چاپ دوم)، تهران 1347 ج 1: 1).

عرفان حافظ اثر استاد شهید مطهری، انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی (مقالات و بررسیها، شماره 34، 1359 ص 24). سپس مترجم دو بیت یاد شده را نیز می‌آورد. ولی مترجم شرح سودی، سخن سودی را به درستی در نیافته است. شواربی می‌نویسد: «الشَّطْرَةُ الْأُولَى مِنَ الْبَيْتِ الْأَوَّلِ مَأْخُودَةٌ مِنْ مَن قَوْلِ يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ شَيْءٍ مِنَ التَّقْدِيمِ وَالتَّأْخِيرِ فِي أَجْزَائِهَا. فَإِنَّ قَصِيدَةَ يَزِيدَ تَبْدَأُ بِهَذَا الْمَطْلَعِ:

أَنَا الْمَسْمُومُ..... أَدْرِكُ أَسَاءً..... أَيُّهَا السَّاقِي» (مقدمه ص 2).

می‌بینم که شواربی با قاطعیت می‌گوید که مصراع نخست بیت نخست دیوان حافظ، از گفته یزید پسر معاویه گرفته شده است. آنگاه وی از قصیده یزید و مطلع آن

قصیده، نام می‌برد، بی‌آنکه به منبع گفته خود، اشاره‌ای کند. ولی شواربی در پانوشت ص 3، خواننده را به شرح سودی بردیوان حافظ، ارجاع می‌دهد.

شماری لغزشهای دیگر نیز در برگردان برخی بیتها پیش آمده است که لغزشهای بزرگی به شمار نمی‌آیند. برای نمونه در غزلهای شماره 90 و 94، در بیتهای زیر:

« ما را زخیال تو چه پروای شرابست
 خم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست »
 « خمها همه در جوش و خروشند ز مستی
 وان می که در آنجاست حقیقت، نه مجازست »

(دیوان حافظ، قزوینی - غنی صص 21، 29)، واژه «خم» را به ابریق، ترجمه کرده است، در صورتی که واژه «دَن» در زبان عربی به معنی خم است و در بیتی نیز که به یزید نسبت داده‌اند، آمده است:

شُمِيَّةٌ كَرَمٌ بُرْجُهَا قَعْرُ دَنِّهَا وَ مَشْرِقُهَا السَّاقِي وَ مَغْرِبُهَا قَمِي

(خورشید دلارام بوتۀ انگور نگر که منزلگاه برآمدنش درون خم است، و جایگاه غروب آن، دهان من).

می‌دانیم ابریق که تازی شده‌ی واژه آبریز فارسی است، به معنی تنگ است و شاید از آنجا که در فرهنگهای فارسی یکی از معانی «ابریق» تنگ شرابست، شواربی خم را به ابریق ترجمه کرده است. ولی پیدا است که در این معنی نیز ابریق، تنگ کوچکی است که از آن، شراب در ساغر و جام ریزند و به دست میگساران دهند.

در برگردان بیت زیر از غزل 372:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طاير قدسم و از دام جهان برخیزم

مترجم نوشته است: «أين بُشْرِي وَصَالِكَا حَتَّى أَهْبَّ مِنْ رُقَادِي لِلْقَائِكَا...» (مقدمه ص 19. دیوان حافظ، همان، ص 231). می‌بینیم که «از سر جان برخاستن را» به «از خواب برخاستن» ترجمه کرده است (حَتَّى أَهْبَّ مِنْ رُقَادِي).

همان گونه که پیشتر نیز یاد شد، بزرگی و اهمیّت کار شواربی در برگردان دیوان خواجه شیراز به زبان عربی، چنانست که این گونه لغزشها در برابر آن ارزشها، وزنی نخواهد داشت.

نتیجه:

فرایند این نوشته را می‌توان بدین گونه برشمرد:

- 1- شعر را می‌توان به زبانی دیگر ترجمه کرد، ولی در این کار، پاره‌ای از مایه‌های هنری آن، بناچار از دست می‌رود. حتی در برگردان شعر به نثر در زبان خود شعر، نیز نمی‌توان از ریزش ظرافتهای هنری و بلاغی آن، جلوگیری کرد. با این همه، به سود فرهنگ و یافته‌های دانش و هنر آدمی است که از فن زاینده ترجمه، در هر موضوعی که پیش آید، سود جوید.
- 2- برگردان دیوان حافظ شیرازی به زبان تازی، خود یکی از نمونه‌های گویایی است که برگردان شعر به نثر و گاهی نیز شعر به شعر، در زبان دیگر را تأیید می‌کند. روشن است که توانایی یا ناتوانی مترجم در این راستا، می‌تواند کفه‌های ترازوی ارزش کار را سبک‌تر یا سنگین‌تر بگرداند.
- 3- در کارهایی این چنین هنری و آسیب‌پذیر، به انگیزه هراس از کاستی کار و لغزش در آن، نباید از روی آوردن به کار نوین و کوشش برای رسیدن به دست آوردی نوین و زاینده، هراسید و انگیزه پیشرفت و آفرینندگی را در هم شکست و از پای درآورد. ولی با این همه، پژوهشگر توانا و اندیشمند، همواره می‌کوشد تا ضریب خطا را بیشتر و بیشتر، کاهش دهد.



مشخصات مراجع

- أغانی شیراز، أو غزلیات حافظ الشیرازی، ترجمه ابراهیم امین الشواربی، محسن رضانی، تهران: پدیده 1362.
- تلخیص کتاب أرسطوطاليس فی الشعر، أبو الولیدین رشد، تحقیق محمد سلیم سالم، القاهرة 1391 ق - 1971 م.
- حافظ الشیرازی، شاعر الغناء و العزك فی ایران، ابراهیم امین الشواربی، مطبعة المعارف، القاهرة 1323 ق - 1944 م.
- الحيوان، عمرو بن الجاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مطبعة مصطفى بابی الحلبي، مصر، 1384 ق - 1965 م.
- دیوان حافظ، تصحیح سید عبدالرحیم خلخالی، تهران 1306.
- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی، چاپخانه مجلس، تهران 1320.
- الدريعة إلى تصانيف الشيعة، الشيخ آغا بزرگ تهرانی، دارالأضواء، بیروت.
- سخن اهل دل، مجموعه مقالات کنگره جهانی حافظ، شیراز، دفتر یونسکو در تهران.
- الشاهنامه، بنداری، تحقیق عبدالوهاب عزام، القاهرة.
- شرح سودی بردیوان حافظ، ترجمه (از ترکی) عصمت ستارزاده (چاپ دوم)، تهران 1347.
- فن الشعر، أرسطوطاليس، ترجمه عبدالرحمن بدوی (ترجمه از یونانی)، دارالثقافة، بیروت- لبنان 1973.
- فن شعر، ارسطو، عبدالحسین زرین کوب، ترجمه و نشر کتاب، تهران 1353.
- فهرست مقالات فارسی، ایرج افشار، ج 1، تهران، علمی و فرهنگی.
- کتابشناسی حافظ، مهرداد نیکنام، انتشارات علمی و فرهنگی (چاپ اول)، تهران 1367.